

نتیجہ مدیریت و اندیشہی انتقادی

بابک احمدی



مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی

بابک احمدی

مترجم جلد از مهدی سبحانی

چاپ اول ۱۳۷۳، شماره‌ی نشر ۲۳۸

چاپ ششم ۱۳۸۵، ۱۱۰۰ نسخه، چاپ چهل چاپ

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۰۰۶-۸

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبروی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

سندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱ تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

E-mail: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق محفوظ و متعلق به نشرمرکز است

تکثیر، انتشار و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه

بدون مجوز قبلی و کتبی ناشر ممنوع است

احمدی، بابک، ۱۳۲۷-

مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی / بابک احمدی، - تهران: نشرمرکز، ۱۳۷۳.

شش، ۳۱۲ ص. - (نشرمرکز: شماره‌ی نشر ۲۳۸)

ISBN: 964-305-006-8

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ص.ع. به انگلیسی: Babak. Ahmadi. Modernity and Critical Thought

۱. تجدید. ۲. فراتجدد. الف. عنوان.

الف ۳ / ۱۰۵ B ۱۰۷

۱۷۴ / ۱۴۰-۷۳ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

- یادداشت چاپ سوم ۱
پیشگفتار ۳
- فصل نخست: مدرنیته و بحران ۷
مدرنیته: معنا و ابهام ۸
اندیشه‌ی انتقادی ۱۲
مدرنیته و خردباوری ۱۸
مدرنیته و دگرگونی ۲۴
مدرنیته و افسون‌زدایی ۲۸
مدرنیته و نیهیلیسم ۳۳
فردگرایی مدرن ۴۲
- فصل دوم: نقد خرد علمی ۴۹
بحران خردباوری ۵۱
پدیدارشناسی و علم ۵۲
کتاب بحران ۵۶
ریاضی کردن طبیعت ۶۲
زیست جهان ۷۱
- فصل سوم: متافیزیک و تکنولوژی ۷۷
هستی ۷۸
خردانتیک ۸۴
تاریخ متافیزیک یا فراموشی هستی ۸۷
علم و تصویر جهان ۹۵
مدرنیته و تکنولوژی ۱۰۰
تقدیر تکنولوژی ۱۰۶
- فصل چهارم: دیالکتیک روشنگری ۱۱۳
کتابی یکه ۱۱۵
نظریه‌ی انتقادی ۱۱۸
روشنگری: آزادی یا بندگی؟ ۱۲۹

- نقدی به خرد ابزاری ۱۳۷
- صنعت فرهنگ و فرهنگ توده‌ای ۱۴۰
- فرشته‌ی تاریخ ۱۴۵
- فصل پنجم: مدرنیته‌ی ناتمام ۱۵۳
- مفهوم نقادی در آثار هابرماس ۱۵۵
- علم و تکنیک ۱۶۵
- کنش ارتباطی و کار ۱۷۱
- نظریه‌ی ارتباط و زبان ۱۷۶
- اخلاق و ارتباط ۱۸۳
- گستره‌ی همگانی ۱۸۹
- سیاست چون کنش ارتباطی ۱۹۴
- مدرنیته و دشمنان آن ۱۹۸
- فصل ششم: دانش و اقتدار ۲۰۷
- فوکو و مدرنیته ۲۰۸
- جنون و زندان ۲۱۱
- درمانگاه و زندان ۲۲۲
- نسبت دانش و قدرت ۲۲۵
- گسست شناخت شناسانه ۲۳۱
- مدرنیته و روشنگری ۲۳۶
- رویکرد مدرنیته ۲۴۲
- کشاکش مدرنیته‌ها ۲۴۹
- فصل هفتم: پس از مدرنیته ۲۵۵
- پایان مدرنیته ۲۵۷
- متافیزیک و نیهیلیسم ۲۶۵
- پسامدرنیسم و بحران ۲۷۰
- مرز سخن مدرن ۲۷۸
- یادداشت‌ها ۲۸۷
- نمایه‌ی نامها ۳۰۹

یادداشت چاپ سوم

از چاپ دوم کتاب حاضر دو سال می‌گذرد. آنجا، در یادداشتی، نوشته بودم که از نکته‌های مهم کتاب، و مسائلی تازه در مجموعه‌های از مقاله‌ها دقیق‌تر بحث خواهم کرد. قرار است آن مجموعه همراه با مجلدی از مقاله‌های دیگر درباره‌ی زیبایی‌شناسی و هرمنوتیک، سال آینده منتشر شود. اینجا، ضروری می‌دانم که به نکته‌ی مهمی اشاره کنم. در نشریه‌ای به نام «نقد» در زمینه‌ی تئوری رادیکال جامعه که در آلمان منتشر شده (سال ششم، شماره ۱۵، فروردین ۷۴، صص ۹۲-۸۴) انتقادی در مورد این کتاب با عنوان «واژه‌های آلمانی در کتاب مدرنیته» نوشته‌ی خانم یا آقای ش. والامنش منتشر شده است. این انتقاد متوجه ضبط واژگان آلمانی در کتاب است. در این موارد حق با نویسنده‌ی محترم است، و از ایشان سپاس‌گزارم. باید مساله‌ی مهم بزرگ و کوچک‌نویسی حرف اول واژگان را رعایت می‌کردم، و می‌کوشیدم تا واژگان آلمانی را با املای درست و دقیق ضبط کنم. در جدولی که خواهد آمد و زحمت تهیه‌ی آن را ش. والامنش کشیده‌اند، این خطا و برخی از نادرستی‌های دیگر املایی تصحیح شده، و مدیون ایشان‌ام.

در این سیاهه نخست شکل نقل‌شده‌ی واژه در کتاب و سپس شکل درست آن آمده است:

صفحه	صفحه
Wissenschaftlichkeit < wissenschaftlichkeit ۱۵۹	Aufhebung < aufhebung ۱۶
Verwissenschaftlichung < Verwissenschaftlichung ۱۶۹	Darstellung < darstellung ۲۰
Geisteswissenschaften < Geistwissenschaften ۱۷۸	Lebenswelt < Lebens welt ۷۰
Handlungswissenschaften < Hanlungwissenschaften ۱۷۸	zuhanden < Zubanden ۸۱
Wahrheit < warheit ۱۸۴	Seinsvergessenheit < sinsvergessenheit ۸۷
Wahrhaftigkeit < warhaftigkeit و ۸۸	Lichtung < lichtung ۸۷
Sittlichkeit < sittlichkeit ۱۸۸	Seiende < Seien-des ۸۹
räsonieren < Razonieren ۲۴۴	vorgezeichnet < Vorgezeichnet ۸۹
Wahlspruch < Wahlappruch ۲۴۴	Ursprung < Vrsprung این واژه معادل ۱۰۰
Menschheit < menscheit ۲۴۴	«سرچشمه» آمده است.
Zeitgeist < zeitgeist ۲۶۳	steltf < Stellf (صیغه‌ی سوم شخص مفرد ۱۰۵
Widerwille < widerwill ۲۶۷	از فعل (stellen).
Menschen < menchen و ۲۶۷	Gesetz < Gestez ۱۰۹
Übermenschen < Übermenchen به علاوه‌ی واژه‌ی ۲۶۷	Jetztzeit < jetzeit ۱۵۱
Dasein که جایجا با «d» نوشته شده است.	Aufhebung < aufhebung ۱۵۷

والامنش انتقادهایی هم به «استتاج‌های» من از معناهای واژگان آلمانی در بحث از دیدگاه مارتین هیدگر در مورد تکنولوژی در فصل سوم کتاب دارند. پیش از هر چیز باید بگویم که متأسفانه من با زبان آلمانی آشنا نیستم، و کارم محدود به تفسیرهایی است که در منابع انگلیسی و فرانسوی آمده، و در نتیجه،

خودم نمی‌توانم استنتاجی از معناهای واژگان آلمانی ارائه کنم. بی‌شک این نکته که آلمانی نمی‌دانم موجب بدفهمی‌هایی در شناخت اندیشه‌های فیلسوفی می‌شود که مدام از ویژگی‌های واژگانی (در قلمرو زبان‌شناسی تاریخی)، دستوری، و نحوی زبان آلمانی برای طرح نکته‌هایی یکسر تازه در فلسفه‌ی خود سود برده است. البته، تلاش کسانی چون من، جهت درک دشواری‌های فلسفه‌ی هیدگر از راه زبانی جز آلمانی یکسر ناموفق نیست، اما کار دشوار و احتمال اشتباه زیاد است.

یکی از مهمترین مواردی که والامنش یاد کرده‌اند، به معنای Ge-stelle بازمی‌گردد. خود ایشان در برابر آن «پایه» را پیشنهاد کرده‌اند. هر چند این برابر، یکی از معناهای مورد نظر هیدگر را می‌نمایاند، اما ناپسندیده است، زیرا هیدگر با توجه به تبارشناسی واژگان معناهای دیگری نیز برای Ge-stelle قائل شده است. والامنش به من ایراد گرفته‌اند که چرا نوشته‌ام: «stellen هم پرسیدن است و هم فراخواندن»، و حکم داده‌ام: «مقصود هیدگر از Ge-stelle تنها اشاره به قالب‌بندی نیست، بل این نیز هست: هستی شبیه می‌شود به پرسیدن از دلیل». (کتاب حاضر، ص ۱۰۸). توجه به جزء stelle در واژه‌ی Ge-stelle، با دقت به نگرش تبارشناسانه، و در متن فلسفه‌ی هیدگر معنا دارد، و گرنه روشن است که معنای stellen در زبان امروزی آلمانی «پرسش» نیست، و این را با مراجعه به هر فرهنگ واژگان آلمانی نیز می‌توان دانست. در نوشته‌ی هیدگر «پرسش از تکنولوژی»، می‌خوانیم: «ما این کلمه [Ge-stelle] را با جسارت به معنایی کاملاً نامرسوم به کار می‌بریم... گشتل به معنای آن امرگردآورنده و تعرض‌آمیزی است که انسان را مخاطب قرار می‌دهد» (م. هیدگر، «پرسش از تکنولوژی» ترجمه‌ی ش. اعتماد، اورغنون، ش ۱، بهار ۱۳۷۳، صص ۱۴ و ۱۵، تأکید از من است). هیدگر در ادامه‌ی بحث خود، stellen را نحوی از آشکارگی هستی یا حقیقت می‌داند که اکنون در دوران متافیزیک ما را به پرسش از ماهیت هستی فرامی‌خواند (ص ۱۵). تمام نوشته‌ی هیدگر حرکتی است به سوی همین پرسش بنیادین. این نکته روشن است که از نظر هیدگر، نه فقط به یاری زبان هر روزه بل به کمک زبان‌شناسی تاریخی می‌توان به ابعاد گوناگون معنای Ge-stelle پی برد. من نیز، اگر لفظ کهن stellen را با پرسش مرتبط دانسته‌ام به متون زیر دقت داشته‌ام:

W. Biehl, *Martin heidegger*, tra. J.L. Mehta, London, 1977.

A. Boutot, *Heidegger*, Paris, 1989.

در کتاب نخست مترجم انگلیسی J.L. Mehta که خود نویسنده‌ی کتاب مفیدی به نام فلسفه‌ی مارتین هیدگر است، در پانوشت صفحه‌ی ۱۴۰ در برابر لفظ stellen از واژه‌ی Challenge به معنای چالش و به مبارزه طلبیدن سود جسته که برخی از معناهای دیگر آن «مورد سوال قرار دادن» و «توضیح خواستن، دلیل خواستن» است (مترجم فارسی «پرسش از تکنولوژی» هیدگر واژه‌ی «درافتادن» را پیشنهاد کرده‌اند). در کتاب دوم، آلن بوتو در صفحه‌ی ۹۰ در برابر تبار stellen لفظ interpellation به معنای استیضاح را آورده است، که البته بیانگر پرسش است. با توجه به این موارد بود که نسبتی میان Ge-stelle و پرسش قائل شدم، و هنوز هم در مورد این تاویل اصلی که میان مفهوم هیدگری Ge-stelle و پرسش از ماهیت تکنولوژی، و از اینجا زیر سوال بردن متافیزیک مدرن و درافتادن با آن، نسبتی وجود دارد، تأکید دارم. به هر رو، یک بار دیگر از محبت ش. والامنش تشکر می‌کنم، و امیدوارم که فرصت کنند، و نوشته‌های دیگر مرا نیز مورد انتقاد قرار دهند، و بر من منت گذارند.

ب. احمدی

پیشگفتار

در تابستان ۱۸۸۶ فردریش نیچه کتابی را به چاپ رساند که یک سال پیش تر نوشته بود و آن را *فراسوی نیک و بد* نامیده بود. وقتی او کتاب را می نوشت، تازه واپسین بخش چنین گفت زرتشت را به پایان رسانده بود، و سرمست از آوای شاد و امیدوار زرتشت بود: «این بامداد من است، روز من برمی دمدم». در آن ایام، نیچه یادداشت هایی را فراهم می آورد که خود هرگز نتوانست بدانها سامان دهد و همراه با آخرین نوشته های او، سال ها پس از مرگش با نام *خواست قدرت* به چاپ رسید. موضوع اصلی آن یادداشت ها نیهیلیسم بود و در آنها از فرهنگ اروپایی یاد می شد که به سان رودی خروشان به سوی بی ارزش شدن همه ی ارزش ها پیش می رفت.

فراسوی نیک و بد به گفته ی نویسنده اش «نقادی مدرنیته» است که «از علوم مدرن، هنرهای مدرن و نیز سیاست مدرن چشم نمی پوشد». نیچه در آنک *انسان* در یادداشتی کوتاه از این کتاب و محتوای نقادانه اش یاد کرده است. او می گوید که چون در زرتشت آری گفتن ها را به پایان رسانده بود، دیگر می توانست به «نه گفتن» آغاز کند. بامداد زرتشت می رسید و «شامگاه فرهنگ اروپایی ما». نیچه می نویسد: «آنگاه که بدانید *فراسوی نیک و بد* از پی زرتشت آمده، شاید دریابید که رشدش را مدیون کدام خورد و خوراک است، چشمانی که از نیاز گران به دورنگری کم سو شده بودند... اینجا ناچار شده اند به هر چه نزدیک است، به روزگار و به آنچه گرداگرد ماست خیره بمانند»^۱.

از نزدیک نگرستن و نه گفتن، این است منش کتابی که ژرف ترین (و هنوز هم تازه ترین) نقادی هاست از مدرنیته. از ۱۸۸۶ تا امروز نقادی فلسفی از مدرنیته در سایه ی اندیشه ی نیچه پیش رفته است. پیش تر رویکرد مدرنیته از خود انتقاد داشت، گاه تا مرز انکار هر چیز پیش می رفت، و توان ها و ناتوانی های خرد آدمی را به بحث می گذاشت، اما پس از نیچه سنجش و نقادی از راهی تازه رفت. به گونه ای رادیکال از بنیان خرد باوری پرسید و آن را هنگر شد، از پایان مدرنیته و رسیدن روزگار پسامدرن سخن به میان آورد، و در پرسش از بنیان روزگار نو، باری دیگر، و به شیوه ای دیگر به بامداد زرتشت اندیشید.

در ایران، به سال ۱۸۸۶ (۱۳۰۳ هجری قمری) شش سال از پایان «عصر سپهسالار» می گذشت.

چند دهه پس از اصلاحات امیرکبیر کم نبود ذهن‌های آزاد و انقلابی، پذیرای اندیشه‌ی تازه و تازگی اندیشه. آخوندزاده اندیشگر شجاع، هشت سال پیش‌تر درگذشته بود. او متأثر از اندیشه‌های روشنگران اروپای سده‌ی هجدهم، حرف‌هایی تازه پیش کشیده و آتشی افروخته بود در پیشه‌ی اندیشه‌ها. هنوز چهار سال به انتشار قانون مانده بود و ملکم خان در سفارت لندن به سر می‌برد. هفت سال پس از سال مورد نظر ما، انتشار کتاب‌های طالبوف آغاز شد. در همین سال میرزا آقاخان کرمانی راهی مهاجرت می‌شد تا چند ماه بعد در اختر اسلامبول انتشار مقاله‌های تندش را آغاز کند.

فکر تازه، خردباوری و احترام به اندیشه‌ی علمی شکل می‌گرفت و خواست‌هایی نو پدید می‌آمد: حکومت قانون، کنسلیطوسیون یا قانون اساسی، ضرورت ایجاد مجلس، آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات، ضرورت آموزش به شیوه‌های جدید، اصلاحات اداری و ... انقلاب در راه بود. نگاه آن متفکران به غرب بود. آنان از خردباوری و مدرنیته و آنچه خود سیویلیزاسیون می‌نامیدند، حاکمیت عقل و آزادی را می‌طلبیدند. می‌پنداشتند امروزی شدن و با جهان خویش هم‌روزگار گشتن، پذیرش تمامیت مدرنیته است، و آن را با «تمدن غرب» یکی می‌شناختند. برای روشنفکر جامعه‌ای زندانی سنت‌ها، باورها، نهادها و جهان‌بینی سده‌های میانه، نکته‌ی مهم دستاوردهای مثبت مدرنیته بود و نه کاستی‌هایش. دهه‌ها بعد، هنگامی که گونه‌ای از انتقاد به مدرنیته شکل گرفت، در پیکر زبانی ایدئولوژیک، ساده‌گرا و سخت یکسونگر، و بنا به اهداف سیاسی ارائه شد. هنوز هم این ساده‌گرایی در کار فرهنگی ما، مانع از خردورزی درباره‌ی نقادی مدرنیته و بحث درست و کارآ بر سر آن است.

این کتاب در گریز از بند ایدئولوژی، کوششی است برای ادراک بحث فلسفی در نقد به مدرنیته، آن سان که از پی نیچه در سخن فلسفی غرب مطرح شده است. می‌توان مدرنیته را «مجموعه‌ی فرهنگ و تمدن اروپایی از رنسانس به این سو» دانست، یا آن را امروزی (امروزی شدن) یا «نوآوری و تجدد» نامید، اما در این کتاب از آن همچون یک رویکرد بحث می‌شود. رویکردی فلسفی و اخلاقی برای «شناخت امروز»، رویکردی در جهت گسست از سنت‌ها. پس نقادی و نقد از خود، چیز تازه‌ای در این رویکرد نیست، زیرا انتظار از آدمی که بالغ شود و مسوولیت بپذیرد، در گوهر خود نقادانه است. به گفته‌ی میشل فوکو این کنشی است انتقادی- اخلاقی جهت دگرسان شدن و دگرگون کردن. گوهر مدرنیته دگرگونی است و از خود فراتر رفتن. پس چه جای شگفتی است که سخن پسامدرن را به معنای هگلی واژه «ضد» مدرنیته به شمار نمی‌آورند؟ اندیشه‌ی فلسفی در حد ستایش از روبروایی مدرنیته با سنت‌ها نمی‌ایستد، بل می‌خواهد دریابد که چه چیز دگرگون شده و به چه بهایی، چرا و چگونه تغییر یافته، و مهمتر، چه چیز از سنت‌ها در آنچه امروزی و نو می‌نماید باقی مانده است. نقد به مدرنیته، در حکم دشمنی و ضدیت با تمامی دستاوردهای روزگار نو نیست. می‌توان به زبان مارتین هیدرگرفت که شهامت پرسش از این روزگار است. اگر بخواهیم در محدوده‌ی فرهنگ وازگان هگل باقی بمانیم باید بگوییم که پسامدرن «خودآگاهی مدرنیته» است. فهم مدرنیته است به اضافه‌ی

بحران‌ها، محدودیت‌ها، کاستی‌ها و ناکامی‌هایش.

در این کتاب خواستم تا آخرین منزل‌های «ادبیه‌ی روح مدرن» را نشان دهم. اما منزل آخر کتاب یعنی «پس از مدرنیته» گام آخر در این سفر نیست. بحث فلسفی‌ای که دهی پیش درباره‌ی مدرنیته آغاز شد، هنوز هم ادامه دارد، و همچون هر جدال فلسفی که شایسته‌ی این عنوان باشد، حرف آخر آن هرگز به زبان نمی‌آید. روزگار مدرن، انسان را از یکسو با شماری از توان‌های نهانی وجودش آشنا کرد و از سوی دیگر راه را بر شکوفایی توان‌های دیگرش بست، مسیری را گشود که در آن‌ها به گفته‌ی هیدگر هم مخاطرات بی‌حساب نهفته‌اند و هم شاید نجات‌دهندگان. این قصه‌ی تازه‌ای نیست. انسان همواره از فهم نیروی راستین خویش بی‌بهره مانده، حتی زمانی که استوار به توانایی‌هایش پیش‌روی دو جهان می‌ایستد.



کتابی که در دست دارید نتیجه‌ی دو سال کار من و یک سال تلاش ناشر است. در میانه‌ی مهر ۱۳۷۰ وقتی نگارش از نشانه‌های تصویری تا متن به پایان رسید، نخستین یادداشت‌های این کتاب را آغاز کردم، به این امید که مقدمه‌ای شود بر کتابی درباره‌ی زیبایی‌شناسی مدرن، و به ویژه مفهوم شکل‌شکنی در هنر جدید. زمستان که رسید، کار چندان پیش رفته بود که بدانم آن مقدمه خود کتابی مستقل خواهد شد، بیرون از مرز سخن زیبایی‌شناسی، در افق فلسفه و علوم انسانی. آشکارا نقد به مدرنیته محدود به کار اندیشمندانی نمی‌شود که در این کتاب از عقایدشان بحث شده، اما ادعایم این است که در مباحث ارائه شده به مهمترین نکته‌ها و سرفصل‌های جدل فلسفی درباره‌ی مدرنیته توجه شده است: نقد خردباوری مدرن، به ویژه خردابزاری، نقد خرد علمی، نسبت تکنولوژی با متافیزیک، امیدهایی که روشنگری برانگیخت و ناکامی‌هایی که در پی آمد، نسبت دانش مدرن با قدرت، نظریاتی که درباره‌ی «طرح ناتمام مدرنیته» ارائه شده، گسست از مدرنیته، به ویژه در آیین مشهور به پسامدرن. این کتاب پایان کار نیست، بل آغاز آن است. نکته‌های زیادی مانده که هنوز باید به آن‌ها پرداخت. یکی از مهمترین این نکته‌ها نسبت اکولوژی (بوم‌شناسی یا شناخت محیط زیست) است با متافیزیک، دیگری دشواری‌هایی است که «آزمون دمکراسی» با آن‌ها رویاروست. بحث درباره‌ی مدرنیته و بحران‌هایش، برای ما ایرانیان در این زمانه‌ی دشوار، ضروری بل حیاتی است. این بحث بدون جدل فلسفی و نگرش انتقادی پیش نمی‌رود. اینجا به مکالمه نیاز است و نه به تک‌گویی. امیدوارم آنان که بحث را پیش می‌برند، این کتاب را درخور نقادی یابند، نادرستی‌ها و کاستی‌هایش را شرح دهند و جبران کنند. نوآوری‌های واژگانی ناگزیر به این کتاب نیز راه یافته‌اند. در یک مورد باید توضیح بدهم و بگویم چرا واژه‌ی مدرنیته را به کار برده‌ام و نه تجدد یا معادلی فارسی. واژه‌ی تجدد برابر دقیقی برای مدرنیته نیست، چرا که تمامی معنا را نمی‌رساند. به همین دلیل امروزی‌گی هم نادقیق است و نواندیشی و نوپنداری و ... واژه‌ی تجدد که پس از انقلاب مشروطیت به کار رفت، بیش و کم معنای نوآوری داشت. چه بسا شیخ محمد خیابانی این معنا را در نظر داشت که عنوان تجدد را برای هفته‌نامه‌ی انقلابی خود برگزید، که ارگان فرقه‌اش بود، و نخستین شماره‌اش در ۱۳۳۵

ه.ق. در تبریز منتشر شده بود. چند سال بعد (۱۳۴۲ ه.ق.) روزنامه‌ای با مرامی یکسر متفاوت در تهران به نام تجدد به مدیریت شیخ‌العراقین (تجدد) منتشر شد، ارگان فرقه‌ی دمکرات مستقل ایران که هوادار سردار سپه بود. آن روزها واژه‌ی تجدد نوظلیمی را می‌رساند، اما نویسندگانی که خود نوظلب بودند بدان واکنش منفی نشان دادند. یکی از آنان کسروی بود که در دوره‌ی دوم پیمان (آذر ۱۳۱۳ - آبان ۱۳۱۴) در پاسخ به یکی از خوانندگانش که از او پرسیده بود: «آیا نوپندار را به جای لفظ متجدد می‌توان گفت؟» نوشته بود: «متجدد کلمه ساختگی بیش نیست که روزنامه‌نویسان ساخته‌اند و به کار می‌برند، ولی بنیاد درستی ندارد که پس از دیری از میان رفته و فراموش خواهد شد. کسانیکه این کلمه را بکار می‌برند چون میزانی برای شناختن نیک از بد در دست ندارند از اینجا چنین می‌پندارند که هرچه تازه است نیکست، و برای خود نام متجدد را پدید آورده‌اند. بهرحال من جهت‌ی برای این کلمه نوپندار نمی‌پندارم و متجدد هم از میان خواهد رفت.»^۲ خود کسروی در مواردی نواندیشی را به جای تجدد پیشنهاد کرده بود، در واژه‌نامه زبان پاک در برابر نواندیشی «رنسانس» را هم قرار داده بود،^۳ از اینجا دانسته می‌شود که به هر رو او مفهوم مدرنیته را در نظر نداشت. واژه‌ی تجدد برخلاف نظر کسروی «از میان نرفت» و حتی گاه در برابر مدرنیته از آن سود جستند. اما همانطور که نوشتیم تنها جنبه‌ای از مدرنیته را بیان می‌کند و نه کلیت آن را. از سوی دیگر، در فارسی امروز از «مدرن» بسیار استفاده می‌شود. این واژه نه فقط وارد سخن علمی و فلسفی فارسی شده، بل به زبان مردم کوچه و بازار نیز راه یافته است. نویسندگانی با توجه به این واقعیت به یاری مدرن واژه‌سازی کرده‌اند، به عنوان مثال در برابر مدرنیته واژه‌ی مدرنیّت را ساخته‌اند. من نیز در نوشته‌هایم از اصطلاح «پسامدرن» در برابر واژه‌ی فرانسوی postmoderne استفاده کرده‌ام. اما از آنجا که واژه‌ی مدرنیته بیش و کم در فارسی به کار می‌رود، و از «مدرنیّت» خوش‌آهنگ‌تر است به کارش برده‌ام، بی‌آنکه هیچ پافشاری یا تعصبی در موردش داشته باشم.

یادداشت‌ها و پانویست‌های تمامی فصل‌ها در پایان کتاب آمده‌اند. در یادداشت‌ها تنها نخستین بار که به کتاب یا مقاله‌ای اشاره شد مشخصات دقیقش آمده است. تاریخ انتشار منابع لزوماً چاپ نخست نیست. در نقل قول‌هایی که از منابع فارسی آورده‌ام، کوشیده‌ام تا داخل قلاب، برابری‌هایی را که در این کتاب به کار رفته‌اند، یادآوری کنم.

بسیاری از نکته‌های اصلی این کتاب در رشته درس‌هایی مطرح شده‌اند که در «انجمن حکمت و فلسفه» در بهار و تابستان ۱۳۷۲ ارائه کرده‌ام و موضوع آن‌ها «مدرنیته: از نیچه تا دریدا» بود. شرکت‌کنندگان در این کلاس‌ها که بیشتر دانشجویان فلسفه و رشته‌های هنری بودند، مرا از اشارات نقادانه، راهنمایی‌ها و اندیشه‌های خویش بی‌بهره نگذاشتند. این بهترین فرصت است تا لطف و محبت آنان را سپاس گویم.